

چرخه‌ی خیزش/ سرکوب



حتمیت تغییر انقلابی را بطنه‌ی جنسیت به سبک ایرانی

مهران زنگنه

مقدمه: یک بار دیگر موج اعتراضات در سراسر ایران نشان می‌دهد که در حکومت‌های استبدادی نارضایتی مردم در اثر یک جرقه (یک اتفاق) شکل اعتراضی علنی و گسترده به خود می‌گیرند. چرخه‌ای تکراری شروع می‌شود: اعتراض/سرکوب ... اعتراض! مسئله اما خروج از چرخه و تبدیل شدن آن به اعتراض/سرکوب/اعتراض-سرنگونی است. باید پرسید چرا این اعتراضات تاکنون به ثمر نرسیده‌اند و رژیم اسلامی استبدادی تا کنون سرنگون نشده است؟ آیا این بار رژیم سرنگون می‌شود؟

معمولا در تحلیل‌ها شتابزده (که بیشتر تبلیغاتند) با برآمد یک موج اعتراضاتی مسئله‌ی سرنگونی «تمام شده» ارزیابی می‌شود؛ چنین وانمود می‌شود که گویا دیگر مانعی «جدی» در مقابل سرنگونی وجود ندارد. برای مثال در ۱۹۹۹ حکمت در گفتگو با خبرنگار اسرائیلی وضعیت را مشابه وضعیت در زمانی دیده است که شاه گفت «صدای شما را شنیدم.» (سخنرانی، آبان ۱۳۵۷ درست چند ماه قبل از سرنگونی

رژیم نئوکلونیال!) از سال ۱۹۹۹ تا کنون حدود ۲۳ سال گذشته است. با این گفته حکمت به تقویم‌های موجود مثل تقویم رجوی و غیره، یک تقویم و به لطیفه‌های ایرانی یک لطیفه افزود. وقتی کسی از سرنگونی و زمان آن حرف می‌زند، پرسیده می‌شود، با کدام تقویم: تقویم رجوی یا حکمت؟ چنین تقویم‌هایی مبین عدم فهم مبارزات اجتماعی-طبقاتی و منطق روند و جایگزینی تخیلات به جای واقعیت هستند. جا به جایی واقعیت و تخیل امر عمومی است و همه‌ی جریان‌ات از راست افراطی گرفته تا چپ افراطی را در برمی‌گیرد. در زیر اما با □□□□□□ کردن از توضیح بنیادها و تاملات نظری به طور ساده به سؤال پرداخته می‌شود، بدون اینکه تقویم جدیدی تولید شود.

علت چرخه و عدم سرنگونی: سرکوب را می‌توان «طبیعی» ارزیابی کرد و در جواب سؤال فوق باید گفت □□□□□□ □□ علت عدم سرنگونی را نباید در سرکوب جستجو نمود! رژیم‌های استبدادی همواره به اشکال مختلف و به درجات مختلف به شکل قهرآمیز سرکوب می‌کنند و علیرغم آن همچون رژیم نئوکلونیال پهلوی سرنگون شده و می‌شوند. نه قهر و سرکوب فی‌نفسه بلکه فقط میزان همبستگی لایه‌ی حاکم در کاربرد قهر، میزان و شکل قهر را باید مورد تجزیه تحلیل قرار داد و از آن نتایج لازم را برای تحلیل وضعیت و پاسخ به سؤال گرفت.

برای پاسخ به سؤال فوق باید دو نیروی شرکت کننده در روند را مورد توجه قرار داد: نیروی بالائی‌ها (طبقه‌ی حاکم) و پایینی‌ها، نیروهای که سرنگون می‌کنند. سرنگونی محصول تقابل و تعامل دو نیروست.

جریان حاکم بر رژیم (نیروی عمدتاً موثر طبقه‌ی حاکم) در یک نکته وحدت دارد: سرکوب اعتراضات! علیرغم این وحدت، نباید عناصر فعلاً حاشیه‌ای (بگوئیم برخی اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژادی‌ها) را دست کم گرفت که امروز از میزان و نحوه‌ی سرکوب گله می‌کنند، حتی اگر با این استراتژی که سهم بیشتری در انتخابات(های) آتی و در اداره‌ی جامعه داشته باشند. در مجلس نیز حتی برخی از نمایندگان عوام‌فریب جریان حاکم نیز از جمع کردن گشت ارشاد حرف زده‌اند. باید در نظر داشت، که تمام جریان‌ات در مواضع بنیادی یکسانند. خاتمی و موسوی در «اولین» سرکوب‌های گسترده در تاریخ جمهوری اسلامی (قتل عام ۶۰-۶۱ و ۶۷) در راس دستگاه‌های اجرائی نیز حضور داشته‌اند. گشت ارشاد نیز بر اساس مصوبه‌ای بوده که در آخرین روزهای فعالیت دولت/کابینه‌ی خاتمی در شورای عالی انقلاب فرهنگی

به تصویب رسید و اوایل روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد اجرایی شد. این گله‌ها را فقط باید به عنوان نشانه‌ی وجود درگیری‌های پشت پرده بر سر رابط‌های قدرت-سلطه دید که با تعمیق بحران می‌توانند منجر به از دست رفتن وحدت در بالا بشود. از آنچه در رسانه‌های مختلف رژیم ایران و در غرب منتشر می‌شود می‌توان نتیجه گرفت: بالائی‌ها (نیروهای موثر در رژیم) «کما فی‌السابق» قادرند وضع را اداره بکنند و به حکومت‌شان ادامه بدهند. وحدت بین نیروی‌های موثر فعلی در بالا یک توهم یا واقعیت است؟ این امر در این «کما فی‌السابق» یک امر واقعی است. مسئله اما امکان دوام وحدت است. این امکان تابعی از مبارزات و توده‌ای شدن آنان است. باید مبارزات اوج بیشتری بگیرند و ابعاد آنان تغییر بکنند، تا اگر شکافی بین بالائی‌ها وجود دارد، که وجود دارد، قابل روئیت بشود. شکاف‌های فعلی موجود در رژیم (و در طبقه‌ی حاکم بویژه در نیروهای موثر) هنوز به هم نپیوسته و در یکدیگر ذوب و به بحران حکومتی تبدیل نشده‌اند، اما هر یک در اثر مبارزات مردمی می‌تواند مقدمه‌ی ذوب شکاف‌ها در یکدیگر و چنین بحرانی بشوند. این شکاف‌ها که در زیر به طور مختصر به دو مورد از آنان پرداخته خواهد شد، عبارتند از:

۱) اختلاف بر سر سیاست عمومی کار برد قهر و میزان کاربرد آن در حل مسائل اجتماعی (علیرغم تظاهر به وحدت به طور کلی و وجود عملی آن در این لحظه بین نیروهای موثر) ۲) اختلاف بر سر جانشینی خامنه‌ای ۳) اختلاف بر سر جایگاه سپاه در سیستم و منجمله در تعیین رهبر/لیدر/خلیفه یا امام ۴) اختلاف بر سیاست بین‌المللی (در طبقه در سطح ملی و بین‌المللی) بویژه الف) در مورد برجام و عراق ب) جهت‌گیری استراتژیک به سمت روسیه/چین تحت عنوان نگرش به شرق یا بازگشت به دامن غرب و از همه مهمتر ۵) نحوه‌ی تنظیم و سازماندهی فساد و استثمار (در کل طبقه ملی/بین‌المللی) یا میزان و چگونگی لیبرالی کردن اقتصاد (که بویژه در روند خصوصی سازی و غارت اموال عمومی در این روند بازتاب می‌یابد).

در مورد گرایش به سرکوب در نیروی موثر: وضع بین بالائی‌ها (نیروهای موثر) را خود خامنه‌ای ترسیم کرده است. روزنامه‌ی کیهان سخنگوی غیر رسمی خامنه‌ای نگران شکاف در بین بالائی و در صفوف حکومتی است و با استناد به خامنه‌ای و به زبان الکن ایدئولوژیک با اشاره به جنگ صفین در مورد شکاف موجود نوشته است. «سنن مردگان بر زندگان سنگینی می‌کند.» بازیگران از

منظر نیروی‌های حاکم فعلی ماسک‌های مردگان را بر چهره زده‌اند. خامنه‌ای که در بازی فعلی ماسک علی بن ابی طالب را بر چهره زده است، مردم را همچون معاویه می‌داند که بیعت نمی‌کنند و مشتبهین در جنگ صفین که تمایلی به جنگ ندارند یا در شرایط فعلی میل به سرکوب مردم ندارند یا مخالف آن هستند. خامنه‌ای در گفتارش از مشتبهین می‌خواهد در سیاست سرکوب از خط حاکم پیروی کنند. در متن مورد نظر در پایان از خامنه‌ای می‌آید: «وقتی عنصر سیاسی آمریکایی این قضایا را به دیوار برلین تشبیه می‌کند باید بفهمید قضیه چیست و اگر نفهمیدید حالا بفهمید و صریحاً موضع‌گیری کنید.» (کیهان سه‌شنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۱) خامنه‌ای در واقع بی آنکه بخواهد در واقع به شکاف پشت پرده در کل طبقه و به طور خاص جریان‌ات حاکم اشاره می‌کند و بدین ترتیب آن را به رسمیت می‌شناسد. مشتبهین اولین نشانه‌ی لرزان بودن وحدت در بین بالائی‌های هستند.

اختلافات بین‌المللی: اختلاف ایران با آمریکا در برجام اگر چه عمدتاً بر سر وجود آمدن یک مکانیسم برای تضمین قرارداد (بویژه در تبلیغات رژیم) تجلی یافته است، از منظر رژیم در واقع بر سر دخالت‌های غرب در ایران برای «تعویض رژیم» است. نباید شکست جناح حاکم را در عدم امکان قبولاندن سیستم تضمین برجام به غرب بلکه در قبولاندن عدم دخالت غرب در ایران دید. فقط احق‌ها گمان می‌کنند، می‌توانند از هژمون-امپریالیست‌ها تضمین بگیرند. آنها حتی به قول‌هایی که به گورباچف ساده‌لوح دادند، پابند نماندند. غرب به نظر می‌رسد با توجه به جنگ اوکراین و فشار بر قیمت انرژی در جهان موضع محکمی در مقابل ایران نداشته، در پرتو تغییر در «تموجات دوره‌ای» در سطح بین‌المللی پس از جنگ اوکراین گرایش به حل اختلافات با ایران منجمله در مورد عراق داشته است، حداقل برای دوره‌ای که جنگ اوکراین در جریان است. «ایران از آزادسازی بخشی از پول‌های مسدود شده در 'آینده نزدیک' خبر داد.» (بی.بی.سی.) و آزادی/مرخصی نمازی‌ها را می‌بایست به عنوان نشانه‌های آن تلقی کرد. آیا تضمین لفظی به رژیم حاکم داده شده است؟ کسی جز غربی‌ها و ایرانی‌ها در رده‌های بالا به سؤال نمی‌توانند جواب قطعی بدهد. شواهد اما نشان می‌دهند که احتمال نتایج مثبت به نفع رژیم جمهوری اسلامی در مذاکرات موجود بود و امروز دوباره امکان از دست رفتن آنان وجود دارد. صرف‌نظر از مسائل داخلی در کشورهای غربی (منجمله انتخابات مجلس در آمریکا) کند شدن و وقفه در مذاکرات را می‌توان منجمله ناشی از اثرات بین‌المللی اعتراضات مردمی تلقی کرد. به ویژه موضع اتحادیه‌ی

اروپا که خواهان حل مشکلات بوده و بازگشت به برجام بوده قدری تغییر کرده است. غربی‌ها مردد و منتظر نتیجه‌ی اعتراضات و گسترش آنان هستند، چرا که «توتالیتاریسم» «توتالیتاریسم» در حمایت از جریان‌ات طرفدار غرب در ایران شکافی بین آمریکا و اروپا وجود ندارد، اما وضع بین‌المللی در گذشته منجر به اوج و حضيض در آن شده است. با قطعیت می‌توان گفت: اعتراضات به کاهش دامنۀ موفقیت رژیم و در عین حال به شکاف بین نیروهای حاکم منجر می‌شود. طرفداران غرب در رژیم دوباره جان می‌گیرند. از آن مهم‌تر، شکاف بین جریان «رادیکالی» که مذاکرات مستقیم با آمریکا را نمی‌پذیرد، خواهان مقاومت در مقابل تحریم و غیره است و جریان حاکم فعلی که تازگی لقب معتدل گرفته و «رنالیت» شده است، جدی است. این شکاف همان شکافی است که بر سر ابقاء/برچیده شدن گشت ارشاد بین بالائی‌ها در جریان است، این درست باز همان شکافی است که پیشتر بین موافقین و مخالفین شرکت زنان در مجامع ورزشی بوده است. قابل پیش‌بینی است که مسئله گشت ارشاد نیز مانند شرکت زنان در مجامع ورزشی به طور تدریجی حل بشود و گشت ارشاد، اگر اتفاق ویژه‌ای نیافتد یا این اعتراضات به سرنگونی منجر نشوند، برچیده یا حداقل نامرئی بشود.

نتایج حداقل اعتراضات و امکان تحقق حداکثر: در پی انقلابات و جنبش‌های شکست خورده در سطح جهان دیده شده است که همواره بخشی از خواست‌های انقلابیون برای جلوگیری از تکرار انقلاب توسط خود ضد انقلاب اجرا می‌شوند. (مثال‌های آن را در مارکس/انگلس ارائه کرده‌اند. دست‌آورد جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در غرب در حوزه‌ی رابطۀ جنسیت، آزادی‌های مدنی و تعلیم و تربیت و غیره را می‌توان به مثال‌های نامبردگان افزود.) اگرچه جنبش انقلابی در ایران از خواست برچیده شدن گشت ارشاد فراتر رفته است، اما اگر حتی این جنبش به سرنگونی نیانجامد، و به این معنا در این دور شکست بخورد، نمی‌توان نتایج آن را ندیده گرفت. نتایج به قسمی هستند که می‌توان این جنبش را همانند جنبش ۱۹۶۸ در غرب به سبک ایرانی دانست و بدین اعتبار تغییر در رابطۀ قدرت-سلطۀ جنسیت حتمی تلقی کرد و از آن در تاریخ ایران به عنوان یک انقلاب کوچک در این حوزه نام برد. مهم‌ترین اثر فرهنگی و عمومی آن پذیرش و به رسمیت شناختن امر خصوصی در جامعه است که در رژیم‌ها و ایدئولوژی‌های توتالیتار با ازاله‌ی مرز بین خصوصی/عمومی به امر خصوصی به عنوان امر عمومی برخورد می‌شود. طبعاً در این روند «شیوه تولید مثل» (مارکس/انگلس) زیر و رو، نخواهد شد، اگر این

اعتراضات در چارچوب روابط و مناسبات اجتماعی موجود بماند.

با جمع شدن/نامرئی شدن نهائی گشت ارشاد، اما کارکردهای دولت، در وجه اصلی آن در پیرامون‌های سیستم بین‌المللی دست نخورده باقی می‌مانند. گفته‌ی مشهور لنین که در آن «بالائرها نتوانند» به عنوان یکی از شروط وضعیت انقلابی مطرح شده است، صحت دارد، اما مسئله این است، که ناتوانی/توانایی بالائرها را نباید امری ایستا در نظر گرفت. فقط در این لحظه (و باید بر «در این لحظه» تاکید کرد) باید گفت بالائرها می‌توانند حکومت بکنند. (۱۹۲۰) [۱]

فردوسی و آنان نیست، بلکه تابعی است از سطح و شکل اعتراضات که یکی از فاکتورهای تعیین کننده در تعمیق شکاف‌های فوق‌الذکر و از دست رفتن استحکام وحدت در بالاست. می‌توان بر اساس شرایط مشخص در این لحظه رابطه‌ی عکس بین توانایی بالائرها و گسترش و توده‌ای شدن جنبش اعتراضی برقرار کرد.

شکاف در پاییین: سؤال اولیه ما، چرا چرخه‌ی اعتراض/سرکوب شکسته نمی‌شود، وابسته به چند سؤال دیگر منجمله به سئوالات زیر است. آیا اعتراضات بدون سازماندهی متمرکز می‌توانند به سرنگونی رژیم منجر بشوند؟ وضعیت نیروها در پاییین چگونه است؟

در این جا دوباره بحث قدیمی در مورد رابطه‌ی جنبش خودبخودی و سازماندهی مطرح می‌شود. علیرغم اهمیت آموزشی موضوع، تکرار آن در اینجا بی مورد است. امروز با تکنولوژی‌های جدید بر خلاف تموجات دوره‌ای در دوران بحث مذکور بر وزن خودبخودی در جنبش‌های انقلابی افزوده شده است. شرایط همه را وادار کرده است خود را با روندهای نسبتاً خودبخودی (که شبکه‌های اجتماعی نقش ویژه‌ای در آن دارند) وفق بدهند. یکی از مختصات جنبش‌های اجتماعی امروزی سازمانیابی و در اغلب مواقع موقت و حداقلی است که در این جنبش‌های عمدتاً خودبخودی از مجرای شبکه‌های اجتماعی و وسائل ارتباط جمعی تولید می‌شود.

در رژیم‌های استبدادی غیر غربی (مثل ایران) شبکه‌های عمدتاً تحت سلطه‌ی غرب عامل تکنیکی‌ای گشته‌اند که از مجرای آنان نه فقط نیروهای انقلابی بلکه ارتجاع بورژواامپریالیستی (بویژه از طریق دستکاری سازمانیافته و خودکار اطلاعات) نیز امکان سازماندهی

ساکن فقط سلطه بر جنبش است نه سرنگونی فئیسفه رژیم به طور کلی و تغییر روابط و مناسبات اجتماعی! این جریانات همواره از سازماندهی مردم بر اساس خواست «آزادی و عدالت» پرهیز کرده‌اند و خواسته‌اند جنبشهای خودبخودی را زائده‌ی خود با نگاه داشتن آنان در چارچوب خواست های عمدتاً میدانی-صنّفی بر اساس شعارهای مبهم بسازد. بویژه این امر در مورد طبقه‌ی کارگر با خواست سندیکا (با تاکید بر سه جانبه‌گرایی و از منظری رفرمیستی)، تاکید بر عدم سازمانیابی سیاسی این طبقه که ستون فقرات فرودستان را تشکیل می‌دهد، توی چشم می‌زند. بدین ترتیب نیروهای بورژواامپریالیستی مانع وحدت میداین بر اساس خواستهای مشخص همه‌ی میدان‌ها بویژه نادیده گرفتن خواست عدالت اجتماعی و صوری کردن خواست آزادی هستند. این یک وجه از مسئله است. این جریانات اما در ایران و در کشورهای دیگر (سوریه، لیبی، و بویژه در پیرامون‌های سابق روسیه در بلوک شرق مثل اوکراین) نشان داده‌اند که صرفنظر از سازماندهی کودتا و جنگ، یکی از مجاری کسب قدرتشان سوءاستفاده از جنبشهای مردمی نیز می‌تواند باشد. تناقض در این است از یک سو این جریانات ارتجاعی بدون جنبشهای مردمی و تبدیل آنان به گوشت دم توپ قادر به «تعویض رژیم» نیستند، و از سوی دیگر نمی‌خواهند اراده‌ی سیاسی جمعی مردمی سازماندهی بشود. تلاش این نیروها در جهت حل تناقض با اتکا به وسائل ارتباطات جمعی و شبکه‌های اجتماعی و از مجرای موج‌سواری صورت می‌گیرد. با ورود فرودستان به خیابان و شکلگیری جنبشهای اعتراضی خودبخودی کار واقعی اینان شروع می‌شود. استراتژی آنان بسیار ساده اما کارآ است. بنیادهای این استراتژی عبارتند از: ۱) با تبعیض بین جنبشهای خودبخودی و حمایت نسبی و □□□□□□□□ از جنبشهای خودبخودی خاص در میداین مربوطه بر اساس سلسله مراتب متناسب با استراتژی «تعویض رژیم». ۲) از ورود خواستهای تک تک این جنبشها به یک برنامه‌ی عمومی/ملی ممانعت به عمل می‌آورند. (برای مثال جز از سندیکای مستقل از احزاب سیاسی (در چارچوب ایدئولوژی سه‌جانبه‌گرایی) از مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر ابداً حمایت نمی‌شود.) ۳) تلاش می‌کنند رهبران واقعی میدانی (با خواستهای اصیل) را کنار بزنند، با چهره‌سازی، رهبران/لیدرهای طرفدار خود از طریق وسائل اجتماعی غربی و شبکه‌های اجتماعی (مثل جان لا در چین، نوالنی در روسیه، در ایران کاندید بسیار است) منجمله با جعل اخبار و طرح شعارهای ارتجاعی به جای رهبران اصیل بنشانند. در این راستا آنان از این گفته‌ی چرچیل پیروی می‌کنند: وقتی «اسب‌ها را به «میدان مسابقه» راه نمی‌دهند، هر «خر»ی می‌تواند «پیروز» مسابقه باشد! اگر در گفته‌ی

چرچیل از تشبیه انسان به حیوان تشبیه صرفنظر بکنیم، می‌توان گفت نیروی‌های بین‌المللی با جلوگیری از رهبران اصیل جنبش خودبخودی، می‌خواهند «خر»های خود را به پیروزی برسانند یا همچون چین و روسیه «خر»های تاکنون موفق خود را در قدرت حفظ بکنند. (۴) دولت در تبعید یا شورای گذار از بالا بدون رجوع به خواست و رای مردم تشکیل بدهند.

در واقع با کنار زدن رهبران میدانی جنبش خودبخودی کار تمام است. در این صورت تقلیل خواست‌های توده‌ها و تراکاشت دولت در تبعید (در حالت ایده‌آل یک حکومت نئوکلوניال) در پی تعویض رژیم بدون رای و خواست مردم (همچون در عراق پس از اشغال و اوکراین ۲۰۱۴) امری ساده است. برای پیشبرد این استراتژی مدت‌هاست سگ‌های هارشان مشغول پارس در شبکه‌های اجتماعی و بُت‌هایشان bot فعال هستند. مسئله بستگی به ما دارد: اگر «خَم» نشویم، کسی نمی‌تواند «سوار»مان بشود!

در مقابل مسئله به این شکل مطرح است. انسان‌ها انقلاب برای انقلاب نمی‌کنند، سرنگونی به خاطر سرنگونی نیست. انسان‌ها به خاطر حل مسائل اجتماعی و تحقق آزادی و عدالت انقلاب می‌کنند، زمانیکه با وسائل دیگر (بگوئیم به طور صلح‌آمیز یا بدون سرنگونی) قابل حل نیستند. برای این امر مسئله پیوند صریح همه‌ی میدان‌ها و تکاثف قدرت بر اساس خواست‌های واضح فرودستان و سرنگونی با برنامه‌ای است که از خواست‌های همه‌ی میدان‌های مبارزاتی ناشی می‌شود. (پایینی‌ها نخواهند به این معنا مورد نظر لنین است)

خلاصه بکنیم، صرفنظر از وضع بالائی‌ها، شرط دیگر سرنگونی: بر خلاف بدیل ضدانقلاب مغلوب یعنی خدشه به حاکمیت ملی و تراکاشت یک دولت از بالا، از خارج، شرط عبارت است از: شکلگیری یک میدان از طریق وحدت تمام میادین خاص و ورود خواست‌های مطروحه در تک تک این میدان‌ها به یک برنامه‌ی ملی و تبدیل هر انسان مبارزی به مبارز عام برای «آزادی و عدالت». شرط اتحاد میدان‌ها پیوند بین دو خواست آزادی و عدالت و شکلگیری مبارز عام است. این مبارز عام نه فقط برای آزادی بلکه برای عدالت و بالعکس نه فقط برای عدالت بلکه برای آزادی مبارزه می‌کند. مبارز عام سلول «دموکراسی کار» به عنوان محل تلاقی آزادی و عدالت است. از سوئی آزادی در «دموکراسی کار» شامل آزادی‌های سیاسی، مدنی و فرهنگی و غیره است، از سوی دیگر در وجه اقتصادی، «دموکراسی کار» به معنای سیستم عادلانه‌ی بر مبنای مشارکت همگانی سیاسی است که هر

ارگانیگ در آن درج شده باشد، می‌توان و باید از سندج حمایت کرد. باید از کارگران عسلویه پیاموزیم که منجمله برای همبستگی با مبارزات زنان به میدان آمده‌اند و چشمانداز وحدت انقلابی میادین را باز کرده‌اند. باید برای وحدت میدان‌های اجتماعی، برای وحدت آنان بر اساس دو خواست عمومی آزادی و عدالت همچون کارگران عسلویه مبارزه کرد. این چشمانداز را باید در همبستگی خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز دید. اوج بیشتر این جنبش‌ها در هر دور جدید و بویژه در این دور نوید بخش است! امکان سرنگونی در روند کنونی موجود است، به شروط آن باید تحقق بخشید!

زوال عقل چپ سنتی و انشاءهای بچگانه در تظاهرات برلین!



مهران زنگنه

اگر چه برلین تهران نیست و نمی‌توان اتفاقی را که در برلین اتفاق افتاده است، الگوی فرودستان ایران در داخل ایران دانست، اما اگر قرار باشد آنچه در برلین اتفاق افتاده است، را الگوی انقلاب آتی تلقی کرد، آنگاه می‌توان از همین الان از تکرار فاجعه‌ی ۵۷ حرف زد.

«چپ» گویا دچار زوال عقل شده است: آیا چپ سنتی با مطرح مقولات تضاد اصلی و ... تمامی خواسته‌های فرودستان در انقلاب ۵۷ را قربانی «حل» تضاد اصلی نکرد و بدل به زائده‌ی ضد انقلاب در آن دوره نشد؟ به کجا رسیدیم؟ قرار است این بار چه اتفاقی بیافتد؟ قرار است باز دوباره همچون در سال ۵۷ انقلاب (فرودستان) و ضد انقلاب (این بار گربه‌های عابد شده) در کنار یکدیگر و دست در دست یکدیگر پا به میدان بگذارند و ارتجاع اسلامی را ساقط کنند؟

با مفاهیم این جریان‌ات بگوئیم از مجرای حل تضاد اصلی قرار بوده است، سایر تضادها حل شوند یا امکان حل پیدا کنند. ببینیم چه اتفاقی افتاده است، نه فقط با «حل» تضاد اصلی دیروزین، حداقل در وجه سیاسی، هیچ تضاد دیگری حل نشد بلکه امروز به عینه بین دو سر تضاد دیروز، در برلین اتحاد عمل صورت می‌گیرد و عملاً تظاهرات مشترک برگزار می‌شود. (بیشتر به لطیفه می‌برد! یکی از شعارها و پیام‌های تظاهرات برلین به طور ضمنی «زنده باد کفن دزد اول» بود. آیا در یک استراتژی قدم به قدم فردا کفن دزد اول یا نمایندگان آن سخنران نخواهد بود؟)

مسخره‌تر از این نمی‌شود: در یک اقدام سیاسی که موضوع آنان قدرت، انقلاب و خواسته‌های عملی در چارچوب داد و آزادی است، سخنران برگزار کننده رمانتیک می‌شود و از رویاها حرف می‌زند، گویا در مسابقه‌ی انشاء نویسی در مدارس ابتدائی شرکت کرده است. تازه آن هم از رویاها حرف می‌زند که به معنای تقلیل خواسته‌های میدانی جنبش‌های خودبخودی

فروستان هستند.

خواست آزادی، خواست قدرت و به این اعتبار آزادی همگانی متضمن یک رابطهی قدرت اجتماعی ویژه، خواست قدرت همگانی است. در رابطهی قدرت باید «دو» طرف رابطه برابر باشند، تا فضای آزاد شکل بگیرد و تضمین بشود. برابری شرط آزادی است. کسی که به این برابری در رابطهی قدرت در مقیاس اجتماعی و آن هم با سازماندهی شکل ندهد و از آزادی حرف بزند، ابله یا شارلاتان است. برابری در رابطهی قدرت اما متضمن توزیع عادلانه منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی در سطح جامعه است. بدون توزیع عادلانه منابع قدرت و تضمین آن حرفها میان تهراند. از سوی دیگر بدون آزادی هیچ انسانی قادر نیست از حصه خود در تولیدات مادی و معنوی، در ثروت اجتماعی یا محصول کار خود دفاع کند و بنابراین برابری خود با دیگران را حفظ بکند. کل مسئله در فهم ربط ارگانیک رابطهی آزادی و عدالت است!

آیا چپ سنتی دچار زوال عقل شده است؟ چپ سنتی می‌نویسد: نه شاه می‌خوایم نه رهبر! مثل چلبی در عراق چطور؟! چلبی نه شاه بود، نه رهبر! حتی جمهوری‌خواه، مثل بسیاری از جمهوریخواهان در اپوزیسیون ایران هم بود! چرا خواستهای فروستان، خواستهای صریح میدانی آنان جمع زده و به طور مثبت مطرح نمی‌شود. چپ سنتی و همان کسانی که دیروز در ۵۷ از روحانیت مترقی حرف می‌زدند، این بار از اتحاد در تظاهرات فراجناحی برلین، به عبارت دیگر از تکرار ۵۷ حرف می‌زنند! مگر در انقلاب ۵۷ یک ائتلاف فراجناحی بین انقلاب و ضد و انقلاب در روابط قدرت دیروز شکل نگرفت؟ دیروز با «مرگ امپریالیسم» بدیل به فراموشی نهاده شد، امروز با «مرگ با دیکتاتور» نیز از بدیل حرف زده نمی‌شود. یک نفی بدون روشن کردن وجه اثباتی آن! این جریان‌ات می‌خواهند فراموش بکنیم هر نفی متضمن اثبات است! آنچه دیروز توسط تمام جریان‌ات کنار گذاشته شد، وجه اثباتی عمل و بی تفاوتی آزادی-عدالتخواهان در مقابل «جمهوری

اسلامی» در شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» بود. امروز باید حتما، بدون قید و شرط پرسید: در مقابل «جمهوری اسلامی» چه می‌خواهیم؟ «مرگ بر دیکتاتور/مرگ بر جمهوری اسلامی» را باید فریاد کرد، اما آیا نباید ادامه داد و گفت: زنده باد □□□□□□ □□□□□□! این جریانات می‌گویند نه! موجب تفرقه می‌شود!

آیا طرح خواسته‌های فرودستان (آزادی و عدالت یا دموکراسی کار) موجب تفرقه می‌شوند؟ بله! اما بین چه کسانی؟ طبعا بین انقلاب و ضد انقلابی که در برلین گرد آمده بودند. چه خوب! بدون این تفرقه نه انقلاب بلکه «تعویض رژیم» شکل می‌گیرد.

ویژگی‌های رستاخیز نوین ایران کدامند؟



فاضل غیبی



بر خلاف نسل جوانی که این بار میدانند چه می‌خواهد، هنوز هم بسیاری، دورنمای جنبشی که می‌رود به رستاخیز ایران بدل شود، بدرستی نمی‌شناسند. از جمله برخی سازمان‌ها و شخصیت‌های بجامانده از انقلاب 57 تصور می‌کنند، خیزش امروز خیزشی در ادام «مبارزات» گذشته است. آنان از اینرو هشدار می‌دهند که مبادا تمایلات «ناسیونالیستی»، «گرایشات لیبرالی» و یا «غرب‌گرایی» در جنبش رخنه کند!

به این هم‌میهنان باید گفت، خیزش امروز کاملاً در جهت مخالف جنبشی است که سال 57 به انقلاب اسلامی و قدرت انحصاری ملاها سقوط کرد. آن جنبش محکوم به سقوط به انقلاب اسلامی بود، زیرا بر زمینه ای رخ داد، که هویت ملی و تاریخی ایرانیان را ایدئولوژی چپ اسلامی مخدوش ساخته بود. اما امروزه برآمدن خیزش در برابر وحشی‌ترین حکومت دنیا به خودی خود جدای آنکه به چه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی منجر خواهد شد، پیروزی فرهنگی بزرگی را از آن ملت ایران کرده است. شما می‌توانید مهمان این جنبش باشید و از آن پشتیبانی کنید، اما بزودی متوجه خواهید شد که اگر به تجدیدنظر اساسی در نگرش خود موفق نشوید با آن بیگانه خواهید بود، چنانکه سازمان مجاهدین که هویت خود را به حجاب اجباری گره زده به هیچ ترفندی نخواهد توانست جایی در جنبش زن، زندگی، آزادی بیابد.

جنبشی که امروزه شهرهای ایران را درمی‌نوردد و جهانیان را به شگفتی و پشتیبانی وامی‌دارد، هرچند هم گفتمان‌های پیشین را به کناری افکنده، اما ابتدا به ساکن نیست و بر چهار دهه بحران‌اندیشی و فرهنگسازی در جهت عکس ایدئولوژی چپ اسلامی استوار است. جامع ایران که به یکباره به زیر سلطه وحشیانه ولایت فقیه سقوط کرده بود، از همان ابتدا به ریشه یابی دربار علل این سقوط پرداخت. این ریشه یابی به کوشش دانشمندان و پژوهشگرانی محدود نمی‌شد که گام به گام اسلام را به جایگاه تاریخی خود یعنی به بدویت وحشی اعراب بیابانگرد بازگردانند، بلکه بیشتر در جهت بازیافت ارزش‌های مورد تهاجم حکومتگران عمامه بسر بود. ملتی که در زیر سلطه دهشتناک‌ترین رژیم توتالیتر تاریخ رنجور بود، توانست خود را بیابد و بیاموزد که ستایشگر دمکراسی و آزاداندیشی باشد.

ایرانیان دریافتند که شکست ایران از اسلام سیاسی ناشی از شکست ارزش‌های ملی ایرانی بود. نسلی که به تاریخ ایران بعنوان تاریخ ستم‌شاهی نگریسته بود و فرهنگ پدران و مادران باستانی را بعنوان فرهنگ پوسید^۱ پدرشاهی تمسخر کرده بود، تخت جمشید را مشتی خرابه و ایران را ماتمکده قلمداد می‌کرد، رفته رفته دریافت که اینها را چپ اسلامی از دهه‌ها پیش در میان نسل جوان نهادینه کرده بود، تا در بی‌فروغی هویت ایرانی بتواند تاریک‌اندیشی جنایتکاران^۲ خود را به کرسی بنشاند. ایرانیان به تن حس کردند که قدرت اربابان جهل و جنایت ناشی از ناتوانی ما در بزرگداشت میراث فرهنگی و تاریخی خودمان بود. اما نسل جوان ما در پهن^۳ امپراتوری فرهنگی ایران از دژ بابک خرم‌دین تا ارگ بم و از ایوان خسرو (تیسفون) تا تندیس بودا در بامیان و از سنگنبشت^۴ کوروش تا شاهنامه فردوسی گنج‌هایی مادی و معنوی در سرزمینی یافتند که ما پیشتر آن را ویرانه می‌انگاشتیم.

چرخش شگفتی که بازیافت فرهنگ و هویت ایرانی نزد نسل جوان دامن زد، درک این واقعیت بود، که پدران و مادران ما در روند تمدن‌سازی به بسیاری دستاوردهای مدرن بشری دست یافته بودند. زمانی که دیگران از داشتن فرزند دختر ننگ داشتند، در امپراتوری ایران زنان بر تخت شاهی تکیه می‌زدند و آیین‌های ایرانی هر انسانی را برخوردار از فره ایزدی می‌دانند که خدشه‌ناپذیر است و کرامتی است که امروزه «حقوق بشر» بر آن استوار گشته است.

نکته^۵ بسیار مهم در این میان اینکه دریافتیم سرافرازی ملی و میهن‌دوستی نه تنها مانع انسان‌دوستی و همدردی جهانی نیست، بلکه زمینه و پیش شرط آنست. با چنین نگرشی ایرانیان نه تنها با والاترین دستاوردهای تمدن نوین بشری مشکلی ندارند و در برخورد با آن به بیگانگی و بحران دچار نمی‌شوند، بلکه چنانکه زندگی چند میلیون ایرانی در کشورهای پیشرفته نشان داده است، میراث فرهنگ ایرانی در راستای موازین زندگی مدرن قرار دارد. چنانکه حتی امروز هم ایرانیان از این نظر که نه تعصب قومی می‌شناسند و نه به کین^۶ مذهبی راه می‌دهند از نمونه‌های نیک در جهانند.

اما از همه مهمتر اینکه ایرانیان دریافتند که آنچه به نام «مسلمانی» می‌شناختند در واقع همان اخلاق و سرشت ایرانی بود که آخوندها به دروغ مارک اسلامی بر آن زده بودند. نه تنها راستی و درستی، بلکه شادزیستی و سرخوشی انسانی با روان اجتماعی ایرانیان درهم تنیده است و حاکمان اسلامی دردرازنای تسلط هزار

سال‌ خود نتوانستند آن را از میان بردارند. مقاومت دلاوران‌ ایرانیان در زادگاه اسلام سیاسی، از ویژگی‌های خیزش نوینی است که شگفتی و پشتیبانی جهانیان را جلب کرده است.

بنابراین گفتمان خیزش نوین ایران که اینک به گفتمانی جهانی بدل شده، از درون جامعه‌ ایران جوانه زده و برآمده از تجربه‌ تاریخی و ویژگی ایران است و بر سه پایه استوار:

نخست: گلبانگ آزادی زنان در پیوند با مردان برای زندگی شایسته در آزادی و سرافرازی.

دوم: بازیافت مهر به هم‌میهنان در سراسر امپراتوری فرهنگی ایران و بازیافت کیستی فرهنگی و تاریخی سرزمینی که روزگاری از مهدهای تمدن بشری بود و از هم‌ ویژگی‌ها برای فرارویدن به جایگاه شایسته‌ای در خانواده‌ ملت‌های پیشرفته برخوردار است.

سوم: نهادینه کردن هم‌ دستاوردهای زندگی مدرن و مدنیت نوین برشالود‌ نظام دمکراسی پیشرفته.

بدین درونمایه رستاخیز ایران مهبانگی است برای ورود ایران به دورانی نوین و خیزش آن با انفجار آزادی و سرخوشی شهروندی دست به گریبان است. برای درک و پشتیبانی از آن باید هم‌ گفتمان‌های گذشته و توهّمات پیشین را کنار گذاشت.

طبعاً سرکوبگران جنایتکار میکوشند خیزش ملی ایران را در شهرها به خشونت خیابانی منحرف کنند، تا بر آن هرچه وحشی‌تر بتازند. در خارج از کشور نیز عناصر سياهکار چپ و راست افراطی خواهند کوشید پشتیبانی جهانی را با برخورد به «پرچم ملی ایران» خدشه‌دار کنند. پس پیگرانه باید بکوشیم همه جا خیابان و میدان را به محیطی امن و سرشار از شادی بدل کنیم، تا نه تنها جوانان، بلکه هم‌ دیگر ایرانیان به این خیزش بپیوندند.

زنان و مادران ایران‌زمین پایندگان پیروزی این رستاخیز ملی و دمکراتیک هستند و زندگی در آزادی و ایمنی را خواهند. پایداری و تداوم ویژگی دیگری است که خیزش امروز را به رستاخیز پیروز ایران بدل خواهد کرد. این خیزش نه قیامی است برای نان و نه توهّمات مذهبی دربار‌ «شهادت»، «خونخواهی» و همچنین خرافات «هفته» و «چله» را برمی‌تابد. بخوبی می‌داند که پیامد خشونت فزایی قدرت‌یابی خونریزان است و می‌کوشد تا تسلسل ابلیسی خشونت و

انتقام را درهم‌شکند و گردون‌ بخشش، مهرورزی و نیک اندیشی را
میان ایرانیان نهادینه نماید.

21 اکتبر 2022

با اندیشه به سوی همبستگی فاضل غیبی

پیش از چهار دهه است که ایران زیر
آوار بدویت اسلامی و دژخیمان وابسته به
آن دست و پا می‌زند، اما چنین به نظر
می‌رسد که توان واقعی مخالفان رژیم نه
تنها رشد نمی‌کند، که رو به قهقرا نیز
می‌رود. تا همین دو سه دهه پیش دورنمای
تبدیل ایران به "بنگلادش دوم" همچون
کا بوسی جلوه می‌کرد، اما امروزه بنا به برخی
شاخصها از بنگلادش هم، عقبمانده‌تر شده‌ایم.



ولی روند سقوط در کشوری با جمعیت هشتاد میلیونی و
برخوردار از سطح آموزشی نسبی نمی‌تواند تا بی‌نهایت
ادامه یابد، و لاجرم امروزه این پرسش نیز که پایان
راه چگونه خواهد بود خود را بر هر ایران‌دوستی
تحمیل می‌کند. در تاریخ معاصر یافتن نمونه‌ای
کشورهایی که حاکمان جنایتکار آن خود و ملت خویش
را چنین به ورطه نابودی کشانده باشند، آسان نیست!
حتی نامردمی‌ترین خودکامگان برای حفظ خود هم که
شده در راه برآوردن نیازهای بخشی از مردم
کوشیده‌اند؛ اما رژیم اسلامی در نگاه آخر برای حفظ
خود از چیزی مگر ترفندهای تبلیغی استفاده نکرده
است! پس از گذشت بیش از چهار دهه اکنون حتی
عقبمانده‌ترین اقشار مذهبی نیز دیگر فریب حکومت را

نمی‌خورند؛ مگر آنکه تصور کنیم در زمان رویارویی نهایی، تودۀ "نذری‌خور" به پشتیبانی از سفاک‌ترین رژیم دنیا به میدان خواهد آمد!

بنا بر این حتی حکومت‌های از درون پوسیدۀ قذافی و صدام را نیز نمی‌توان مشابه رژیم حاکم بر ایران دانست و شاید تنها نمونۀ تاریخی برای آن رژیم پول‌پوت باشد که سرانجام خود در دریای خونی که ایجاد کرده بود، فرورفت و نتوانست در برابر حملۀ نیروهای ویتنامی برای تسخیر کامبوج کمترین مقاومتی از خود نشان دهد.

اما درباره‌ی پایان راه رژیم اسلامی، آیا جز این شقی بر جای مانده است که ایران در چنگال آخوندها به چنان حدی از ناتوانی برسد که یکی از همسایگان در پی بهانه‌ای به کشور تجاوز کند؟ آیا در اوضاع کنونی دنیا، تسخیر کشور به وسیلۀ روسیه با اعتراضی جدی در داخل کشور یا بیرون آن روبرو خواهد شد؟ دریغاً که پاسخ به این پرسش منفی است! خاصه آنکه روسیه در تاریخ معاصر همواره در کمین بوده و هست که بخش‌های دیگری از سرزمین ایران را نیز تسخیر کند.

البته باید پذیرفت که نابسامانی حکومت اسلامی نه نتیجۀ روشنگری نیروهای اپوزیسیون، بلکه فقط پیامد رفتار جنایت‌کارانۀ این رژیم نسبت به منافع ما مردم است و بنا بر این در شرایط نبود اپوزیسیون واقعی هر لحظه ممکن است رژیم حاکم با موفقیتی تبلیغی (مانند امضای «برجام دوم») امت جیره‌خوار خود را با زنجیر شیعیگری کماکان به دنبال خود بکشد.

بنا بر این چنان‌که بر همگان روشن است دستکم امروزه علت دوام حکومتِ چهل و جنایت‌نه توانایی تبلیغاتی و سرکوبگرانۀ آن، بلکه نبود گروه مخالفان واقعی در میدان است. علت ناتوانی اپوزیسیون را نیز به روشنی می‌توان در پراکندگی و پریشانی آن یافت، که خود پیامد بی‌اعتمادی ایرانیان به جریان‌ات

اپوزیسیون است.

در چهار دهه گذشته صدها تن از «فعالان سیاسی» و «نظریه پردازان» هر مطلب قابل تصویری را دربار ماهیت رژیم اسلامی و راه‌های گذار از آن مطرح کرده‌اند؛ از ضعف‌های اخلاقی ایرانیان تا خرابی حافظ تاریخی و از توطئه خارجی تا مذهبزدگی ایرانیان، هر علت واقعی و یا مجازی را عامل تسلط و بقای ملاها قلمداد کرده و از شورش خیابانی تا کودتای نظامی و از نافرمانی مدنی تا تظاهرات میلیونی را راه گذار از حکومت جهل و جنایت دانسته‌اند.

فرا‌تر از آن، نه تنها هر یک از نیروهای این «اپوزیسیون» راه خود را بهترین دانسته و می‌داند، بلکه حضور دیگران را برنمی‌تابد و برای نیل به «وحدت کلمه» از هیچ کوششی برای تخریب گروه‌ها و شخصیت‌های دیگر فروگذار نمی‌کند؛ حال آنکه ظاهراً همه خواستار برقراری «دمکراسی» هستند، بدین معنی که خواستار نظامی هستند که انواع گروه‌های دگراندیش و مخالف (از سلطنت‌طلبان تا چپ‌ها و از جمهوری‌خواهان تا «سبزها») از حقوق و آزادی‌های یکسان و تضمین شده برخوردار باشند!

از سوی دیگر روشن است که بدون همبستگی و همگامی مخالفان رژیم اسلامی عقب راندن و گذار از آن نیز ناممکن است. بنابراین ما در اینجا با این مشکل بزرگ روبرو هستیم که از یکسو برای نیل به دمکراسی باید به هرگونه موضع و خط‌مشی مخالف احترام بگذاریم و از سوی دیگر، با مخالفان خود به همکاری و همگامی در فعالیت‌هایی برخیزیم که باید به گذار از حکومت ایران‌سوز اسلامی منجر گردد!

با این نگاه، دشواری راهی که مخالفان واقعی رژیم اسلامی در پیش دارند، روشن می‌شود، و علت آنکه چرا تا به حال قدمی به پیش نرفته‌ایم آشکار می‌گردد. این در حالی است که سرشت حکومت اسلامی بر همگان روشن است، اما اغلب جریان‌ات سیاسی بر مبنای

کاوش‌ها و کنکاش‌های تاکتیکی از دیدن و بیان آن طفره می‌روند.

در چهار دهه گذشته کوشش مخالفان رژیم این بوده است که با ناراست نشان دادن راه یکدیگر، حقانیت انحصاری خود را به هواداران نشان دهند. همواره این آرزو بیان می‌شود که تنها راه رسیدن به اتحاد عمل «وحدت کلمه» است و کسی متوجه نیست که این روش، اسلامی است و پیروان خمینی با تحقق آن هرگونه دگراندیشی را نابود کردند تا به قدرت مطلقه دست یابند. بیشک فرجام هر جنبشی بر پای «وحدت کلمه» همانا حکومتی توتالیتر است و نخستین گام در راه پیدایش خیزشی که به استقرار دمکراسی در ایران منجر شود، پذیرفتن موجودیت و دفاع از حق بیان برای دیگر شهروندان و گروه‌ها است.

بدین ترتیب می‌ماند آن حلقه مفقوده و رمز موفقیتی که مخالفان رژیم چهل و جنایت باید بیابند تا شاید سرانجام بتوانند به فعالیت موفق و کارساز در برابر حکومت اسلامی دست زنند و آن، همانا همراهی و هم‌آوازی در تشخیص ماهیت رژیم است.

اما در این مسیر هنوز توافقی گسترده دربار ماهیت رژیم به دست نیامده است. البته باید در نظر داشت که رژیم ولایت فقیه از هیچ کوششی برای تحریف چهره واقعی خود فروگذار نکرده است و برپا کردن نمایش «اصلاح‌طلبی» را باید بزرگ‌ترین موفقیت تبلیغی — سیاسی این رژیم دانست. رژیم فاشیستی اسلامی پس از آنکه با دست زدن به کشتار 67 هرگونه شکی دربار ماهیت فاشیستی خود را از میان برده بود، با نمایش «اصلاحات» و سپس استفاده از عوامل نفوذی و تبلیغی در میان مخالفان به توهم دربار ماهیت رژیم دامن زد.

تشخیص ماهیت رژیم اسلامی به عنوان رژیم توتالیتر و به مراتب ضدبشری‌تر از دو همتای هیتلری و استالینی خود گام بنیانی و تعیین‌کننده در راه تأمین همبستگی اپوزیسیون است. برای تمامی

ایران‌دوستان و مخالفان واقعی رژیم جهل و جنایت
همین نیز تنها معیار است برای تمیز دادن مخالفان
حقیقی از مجازی!

تجربه تاریخی در این باره آنکه همگی مخالفان و
تبعیدیان رژیم هیتلری در مورد ماهیت آن هم‌رأی
بودند و بدین سبب توانستند از فردای سقوط نازیسم
به نوسازی دموکراتیک آلمان آزاد دست زنند، در حالی
که پراکندگی فکری مخالفان رژیم استالینی مهم‌ترین
عامل دوام هفتاد ساله رژیم کمونیستی بود.

شناخت رژیم اسلامی به عنوان نظامی هم‌سرشت با دو
رژیم توتالیتار گذشته از هر لحاظ جنبش‌گسترده
ایرانیان برای گذار از آن را بر پایه‌ای استوار
قرار می‌دهد:

نخست آنکه، گزینه‌ای جز براندازی کامل رژیم باقی
نمی‌گذارد و «اصلاح‌طلبی» و «رفرم‌خواهی» را به عنوان
یکی از کوشش‌های رژیم برای ایجاد پراکندگی افشا
می‌کند و از نفوذ عوامل رژیم به گروه مخالفان
می‌کاهد.

دوم آنکه، هم‌آوازی گسترده ایرانیان درباره سرشت
رژیم به عنوان رژیم فاشیسم اسلامی، پشتیبانی
جهانیان را متوجه فعالیت‌های ایرانیان می‌کند و به
برآمدن جبهه‌ای از انسان‌دوستان برای مقابله با
کوشش‌های رژیم اسلامی برای گسترش ترور و بی‌ثباتی در
دنیا کمک خواهد کرد.

سوم آنکه، به اکثریت بزرگ ایرانیان که به گروه و
جریان خاصی وابسته نیستند، اما آرزوی ایرانی آزاد
و آباد را در دل دارند، کمک می‌کند تا بر مبنای
ابتکارهای شخصی و گروهی با رژیم مبارزه کنند.

چهارم آنکه، خشونت در عمل به خشونت در بیان مرتبط
است و بدین سبب شناخت مشترک از رژیم حاکم در عین
احترام به آزادی بیان گروه‌های دیگر به
خشونت‌پرهیزی و تمرین مبارزه مسالمت‌آمیز کمک
می‌کند.

ما باید بتوانیم از هرگونه برخورد عقیدتی و یا تحقیر تبلیغی نسبت به گروه‌های دیگر و مخالف خود بپرهیزیم. در دموکراسی، بزرگواری هر فرد و گروهی، ویژگی بنیادی است و اگر به دموکراسی باور داریم، باید به این هم باور داشته باشیم که وزن واقعی هر جریان سیاسی اجتماعی در ایران به رأی شهروندان تعیین خواهد شد.

با آنکه رژیم به سفاکی رژیم عمامه‌بسرها در تاریخ دنیا وجود نداشته، این رژیم با استفاده از وقیحانه‌ترین و زیرکانه‌ترین ترفندهای تبلیغی همواره کوشیده است توده‌ها را فریب دهد. در این راه "چپ‌ها" با دامن زدن به ترس از اینکه با فروپاشی نظام کنونی، رژیم بدتر از آن به ایران بازخواهد گشت، به عنوان بزرگ‌ترین یار و یاور ملاها، برخی از مردم را به انتخاب میان بد و بدتر واداشته‌اند.

تزارهای دربارهی دموکراسی



شیدان و ثیق



امروزه دموکراسی، که در شکل نمایندگی آن تنها در اندک کشورهای از جهان وجود دارد، با بحرانی ژرف روبه‌رو می‌باشد. این بحران، در شرایطی است که سیستم‌های ضددموکراتیک در شکل‌های استبدادی، دیکتاتوری، توتالیتار، دین‌سالار و به‌طور کلی اقتدارگرا در اکثریت بزرگی از کشورهای جهان غالب می‌باشند. مقوله و موضوع دموکراسی، از دیرباز در فلسفه سیاسی و پراتیک اجتماعی مورد بحث، تأمل و جدل قرار گرفته و امروزه نیز با شدت بیشتری مطرح می‌باشد. یکی از وظایف اصلی کنشگران رهایی‌خواه در چنین اوضاعی، یعنی در بحران کنونی دموکراسی از یکسو و رشد اقتدارگرایی در سطح جهانی از سوی دیگر، نقد و بررسی مقوله دموکراسی در پروبلماتیک‌ها و بغرنج‌های آن می‌باشد.

در این نوشتار، من سعی می‌کنم تزهایی در تبیین دیگری از دموکراسی، متفاوت از دموکراسی نمایندگی و تعاریف سنتی یا کلاسیک آن، به دست دهم. در عین حال و در پایان، نگاهی کوتاه به مسأله دموکراسی در تاریخ معاصر ایران و موانع برآمدن آن، حتا در شکل نمایندگی‌اش، می‌اندازم. موضوعی که جدا از پرسش اصلی ما در این جا نیست؛ آن چیست که دموکراسی می‌نامیم؟

1- دموکراسی، چون واژه و عمل اجتماعی- سیاسی، در یونان پانصد قبل از میلاد ابداع و به طور مشخص در شهر آتن به اجرا درآمد. سولون و کلیستن، دو قانون‌گذاری بودند که در دوران پریکلس، که فرمانده و استراتژ بنام یونانی بود، Demokratia را در آتن پایه‌ریزی کردند (پنجم پیش از میلاد). این واژه در زبان یونانی از جمع دو کلمه دِموُس و کراتوس تشکیل شده است.

دِموُس Demos از واژه دایوماي *daíomai* برآمده که

به معنای تقسیم‌کردن، قسمت کردن و پخش کردن است. دِ مَوْس ابتدا، در تقسیم‌بندی منطقه‌ای شهر (پولیس)، نام هر بخش یا محله از ساکنان شهر بود. سپس یونانیان از این واژه به معنای «مردم» (People به فرانسه، People به انگلیسی) در تقابل با فرمانده یا پادشاه استفاده کردند. (در ضمن در زبان یونانی، واژه دیگری برای «مردم» وجود دارد که لائوس Laos گویند. و لاوس‌ها از این ریشه برآمده‌اند). در یک کلام، در یونان باستان، مجموعه شهروندان را دِ مَوْس نامیدند (البته با حذف آن‌هایی که شهروند به حساب نمی‌آمدند و کم‌شمار هم نبودند).

کراتُس Kratos اما دو معنا در یونانی دارد. از فعل کراتین Kratein برگرفته شده که معنای اول آن قوی بودن، توانایی و نیرومندی است. معنای دوم آن، حاکمیت، فرمانروایی، فرماندهی و مسلط بودن است.

با توصیفات بالا، دموکراسی را می‌توان قدرت یا توانایی مردمان نامید.

دموکراسی در فلسفه سیاسی یونان، نزد افلاطون و به ویژه ارسطو، بر اساسی پاسخ به پرسش: حکومت کی بر کی؟ تعریف و تبیین گردید. دموکراسی نوعی حکومت، دولت یا رژیم سیاسی متفاوت از دیگر نظام‌ها توصیف شد. حکومت یک نفر را پادشاهی یا جباریت خواندند. حکومت چند نفر را الیگارش و بهترین‌ها یا نخبگان را آریستوکراسی نامیدند. در تقابل با این رژیم‌ها، دموکراسی را نه حکومت یک تن، نه حکومت چند تن، بلکه حکومت یا فرمانروایی همگان یا مردم تعریف کردند.

2- دموکراسی یونان باستان ویژگی‌ها و محدودیت‌های خود را داشت. آن را حکومت مردم بر مردم می‌خواندند، ولی، در حقیقت و به واقع، از «مردمی» سخن می‌رفت که بخش بزرگی از انسان‌ها، از ساکنان شهر، را از خود حذف می‌کرد. دِموُس در آن زمان تاریخی در یونان شامل بسیاری که شهروند آتنی به

حساب نمی‌آمدند، نمی‌گردید: برده‌ها، زنان، جوانان زیر 18 سال و خارجی‌ها یعنی کسانی که از پدر و مادر آتنی متولد نشده بودند.

اما ویژگی مهم دموکراسی یونانی، گونه‌ای «مستقیم» بودن آن بود. همه‌ی شهروندان با شروطی که نام بردیم، یعنی کسانی که برده، زن و خارجی نبودند، به طور مستقیم در مجلس یا انجمن شهر برای اداره‌ی امور و تصمیم‌گیری شرکت می‌کردند، رأی می‌دادند و مسئولین را به طور موقت برای مدتی کوتاه، حتی یک روز، با قرعه‌کشی تعیین می‌کردند. برای تشویق به شرکت در مجلس شهر و انجام وظایف شهروندی، حقوقی (مزدی) به مردم می‌پرداختند (هم‌چنین نیز برای تشویق مردم به تأثیر رفتن برای تماشای تراژدی‌های یونانی). سقراط نیز، به رغم این که تمایلی به سیاست‌ورزی در شکل مرسوم آن نداشت، چون قرعه به نامش افتاد، یکبار رئیس انجمن شهر شد.

3- دموکراسی به معنای اصلی آن، یعنی توانمندی انسان‌ها در اداره‌ی امور خود، می‌تواند تبیین دیگری داشته باشد، متفاوت از تعریف کلاسیک و عامیانه‌ای که از آن، چه در یونان دو هزار و پانصد سال پیش و چه امروز در سده بیست و یکم، به دست داده‌اند. در تعریف پذیرفته شده از سوی سیاست‌ورزان و صاحب‌نظران سیاسی و حتی در فلسفه کلاسیک سیاسی، دموکراسی یک نوع رژیم سیاسی، نظام یا سیستم حکومتی یا دولتی تعریف شده است. اما تبیین دیگر و متفاوتی از این مقوله و پدیدار نیز وجود دارد که از جانب پاره‌ای از اندیشمندان و فیلسوفان رهایی‌خواه طرح می‌شود¹، که مورد توجه و بحث در این جا قرار می‌گیرد. بنا بر این تبیین دیگر، دموکراسی گونه‌ای رژیم، دولت، حکومت، حاکمیت، نظام، یا سیستم نیست، بلکه یک فرایند جنبشی و مبارزاتی است. دموکراسی فرایند دخالت‌گری جامعه در اداره امور خود است. از این نگاه به دموکراسی، چون توانایی مردمان، «مردم» چون کلیتی واحد، متحد،

یکپارچه و یگانه وجود واقعی ندارد، بلکه مردمان بسیارگونه با تضادها و اختلافهای درونی‌شان وجود دارند که دست به عمل برای تغییر اوضاع خود می‌زنند. در یک جمله، دموکراسی را ما چنین تبیین می‌کنیم:

دموکراسی یعنی فرایند بفرنج و بی‌پایان دخالت‌گری مستقیم، جنبشی، جمعی و مشارکتی افراد گوناگون جامعه با اختلافها و اشتراکها، گاه هم‌سو و گاه در برابر هم، که مردمان می‌نامیم. دخالت‌گری مستقیم و بی‌واسطه در اداره‌ی امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی... از تصمیم تا اقدام و اجرا، برای تغییر اوضاع جامعه، از راه ایجاد شکل‌های زندگی نوین، از هم اکنون و در هر جا، به گونه‌ای خودمختار و خودگردان، در آزادی و برابری، و جدا و مستقل از قدرتهای بَرین و اقتدارگرا چون دولت، حکومت، دین، مذهب سرمایه، مالکیت و غیره.

4- دموکراسی، «نمایندگی» نیست. دموکراسی واقعی، بنا بر تعریف بالا، دخالت‌گری، شرکت و مشارکت مستقیم، بی‌واسطه و بدون نمایندگی افراد جامعه برای تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در اداره امور کشور و محل است. اما دموکراسی نمایندگی پدیدار دیگری است. در این نوع دموکراسی، در بهترین حالت، عده‌ای محدود، گروهی، حزبی از سوی مردم انتخاب می‌شوند و اینان با تشکیل مجلس و حکومت و با تکیه بر قوای دولت، به جای مردم اداره‌ی امور را برای مدتی معین در دست می‌گیرند. این گونه سیستم بر اساس نمایندگی، که به قوی بدترین شیوه‌ی حکومت به جز بقیه‌ی شیوه‌هاست، البته یک پیشرفت سیاسی و اجتماعی بزرگی نسبت به رژیم‌ها و سیستم‌های دیکتاتوری، اقتدارگرا، توتالیتار و یا تئوکراتیک به شمار می‌رود. اما در دموکراسی نمایندگی، به رغم اختلاف‌اش با نظام‌های نامبرده، اکثریت بزرگی از جامعه، با سپردن وظایف مهم و اصلی شهروندی خود به دست نمایندگان، نقشی در سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اجرای عملی تصمیمات ایفا نمی‌کنند،

پاسیف و بیشتر نظاره‌گر می‌باشند. آن‌ها تنها می‌توانند به خیابان‌ها آیند، اعتراض و اعتصاب کنند، انجمن و سندیکا تشکیل دهند. اما امور سیاسی و اجتماعی در انحصار نمایندگان قرار دارند. اینان نیز تنها از سوی بخشی از جامعه، که غالباً اقلیتی بیش نیست، انتخاب می‌شوند. با آرایشی که در حقیقت به معنای پذیرفتن برنامه پیشنهادی نامزد انتخاباتی از طرف رأی‌دهنده نیست بلکه بیش از همه برای رد نامزدهای بدتر است. دموکراسی، در یک کلام، امر دخالت‌گری مستقیم همگان در تغییر اوضاع جامعه است و نه، به طور غیر مستقیم، امر نمایندگان منتخب.

5- دموکراسی، دولت‌گرایی و حاکمیت مردم بر مردم نیست. فرایند دموکراسی یا دخالت‌گری جامعه برای تغییر اوضاع و در جهت ایجاد شکل‌های جدید زندگی در خودمختاری و خودگردانی... دولت‌گرا نیست. بدین معنا که امر دموکراسی، تسخیر دولت یا تصرف یک «مرکز تعیین کننده» را هدف فعالیت، کنش و مبارزه خود قرار نمی‌دهد. دخالت‌گری دموکراتیک تکیه به دولت نمی‌کند، وابستگی به دولت و حکومت ندارد، مستقل از دولت و قدرتهای اقتدارگرا عمل می‌نماید. از این رو، با ماهیتی ضد-دولت‌گرا و ضداقتدارگرا، دموکراسی نمی‌تواند نوعی دیگر از حکومت و حاکمیت بر جامعه چون «حاکمیت مردم بر مردم» باشد، حاکمیتی که به واقع چیزی نیست جز بازتولید سلطه و اقتدار بخشی از جامعه بر بخش‌های دیگر و این بار به گونه‌ای کاذب و به نام «مردمی» که در حقیقت، چون کلیتی متحد و منسجم، ناپیدا و موهوم است.

6- دموکراسی، فرایند جنبشی و جمعی در برابری و آزادی است. دخالت‌گری همه و به‌ویژه آنان که در جامعه سهمی در اداره‌ی امور، سیاست‌گذاری و اجرای تصمیمات ندارند، خصلتی اساساً جنبشی، جمعی و مشارکتی دارد. این دخالت‌گری را مردمان از راه سازماندهی خودمختار، آزادانه و مستقل خود در مبارزات اجتماعی و مدنی، با ایجاد انجمن‌ها و

مجامع عمومی که در آنها، نه نمایندگان، بلکه همگان برابرا نه شرکت و مشارکت دارند، انجام می‌دهند. چنین فرایندی بر دو اصل آزادی و برابری همه در اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان استوار است. اصل نخست این است که دموکراسی، با هر تعریف آن و به‌ویژه با دریافتی که در بالا به دست دادیم، بدون آزادی‌های مختلف مدنی، سیاسی و اجتماعی، سخنی پوچ و بی‌معناست. دخالت‌گری جمعی در اوضاع برای تغییر آن نیاز به تشکل‌پذیری جمعی مردمان دارد، نیاز به وجود آزادی‌هایی دارد که در بستر آن بتواند رشد و گسترش پیدا کند. اصل دیگر دموکراسی این است که همه‌ی افراد یک جامعه در فهم و درک همه چیز، در اندیشه‌کردن و تصمیم گرفتن در هر امر محسوس، به صورت فردی و جمعی، یعنی در مورد هر آن چه که به اداره‌ی امور مختلف خود و جامعه برمی‌گردد، توانا، برابر و همسان می‌باشند. و این همه در میدان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ملی و جهانی مردمان در شرکت و مشارکت‌شان به صورت جمعی، یعنی سوژه‌های جمعی، برای تغییر اوضاع خود، نیاز به هی‌رارشی، سلسه‌مراتب، رهبری و قیومیت ندارند. علمی انقلابی و نجات‌بخش، که تنها در توانایی فهم عده‌ای عالم است و توسط اینان نیز باید به مردم انتقال داده شود، وجود ندارد. این برابری و همسانی همه در **خودآموزی به صورت فردی و جمعی**، در ادراک و تصمیم‌گیری نیز از هم اکنون در هر جا و در هر پراتیک سیاسی و اجتماعی باید به کار رود و به اجرا درآید.

7- دموکراسی، فرایند ایجاد شکل‌های نوین زندگی در خودمختاری و خودگردانی است. بدین معنا، دموکراسی یعنی روند شکل‌دهی به شیوه‌ای دیگر از زندگی مشترک و نوین از همین امروز. چنین درکی از دموکراسی، در تقابل با آن نظریه‌ی سنتی از کار سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد که امر ایجاد اشکال نوین زندگی در برابری، آزادی و رهایی از سلطه‌ها را به آینده موهوم یعنی به مرحله پس از تسخیر قدرت و دولت و یا به پسا انقلاب واگذار می‌کند. اما این شکل‌های

نوین زندگی، که در هر جا و از هم اکنون باید آزموده شوند، تنها با ایجاد فضاهای مشارکتی و در همبستگی‌های جمعی، با ابداع شکل‌های جدید، با دست گرفتن امر مشترک، با شکل‌دهی به ذهنیت‌های جدید و پراتیک‌های نوین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تولیدی، مصرفی، اکولوژیکی و رهایی‌خواهانه، در مناسباتی غیر سلسله مراتبی - دولت‌گرا - سلطه‌گرا، در خودمختاری و خودگردانی، واقعیت خود را نشان می‌دهند.

8- دموکراسی، همواره شکننده و در خطر نابودی است.
دموکراسی فرایندی محتوم و نامیرا نیست بلکه همواره در معرض پاشیدگی و انهدام قرار دارد. دو خطر همیشه دموکراسی را تهدید می‌کند. یکی، خطر پاشیدگی از درون است که از کناره‌گیری مردمان از مشارکت و دخالت‌گری در امور ناشی می‌گردد. تضادها و اختلاف‌های موجود در درون خود مردمانی که نیروی محرکه و حیاتی دموکراسی را تشکیل می‌دهند، گاه می‌توانند شدید و شکننده شوند. این تنش‌های درونی، که همیشه وجود دارند و طبیعی نیز می‌باشند، اگر با خرد جمعی و با پذیرش همزیستی با هم به درستی سازمان‌دهی و اداره نشوند، می‌توانند تبدیل به ستیزه‌هایی دائمی و توان‌فرسا شوند و بیش از پیش انسان‌ها را از شرکت و مشارکت در امر دموکراسی دلسرد و دور نمایند. در نتیجه، دخالت‌گری و مشارکت عموم متزلزل می‌شود، کاهش می‌یابد و حتا می‌تواند به طور کامل فرو پاشد. دموکراسی‌های نمایندگی امروزه با چنین افولی رو به رو می‌باشند. اما دموکراسی را خطر مهم دیگری نیز تهدید می‌کند و آن گرایش توده‌ی مردمان در صحنه به سوی حذف، قهر و سلب آزادی مخالفان و در نتیجه خود آزادی است. هرج و مرج‌گرایی، پیش گرفتن شیوه‌های خشونت‌آمیز و حذف مخالف به جای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های درون جامعه و جنبش‌ها، ناتوانی در ابداع نظریه و عمل ایجابی و اثباتی (که تنها انتقادی و نفی‌گرا نباشند)، به کار بستن دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت در انجمن‌ها و مجامع عمومی... این‌ها همه به مسخ

دموکراسی و تبدیل آن به ضد خود می‌انجامند، یعنی به نوعی دیگر از اقتدارگرایی و سلطه، اما این بار توسط بخشی از مردم بر بخش دیگر و به نام خود مردم یا مردم‌سالاری!

9- دموکراسی و تجارب تاریخی. تجربه دو انقلاب بزرگ قرن بیستم (در روسیه و چین)، انقلاب‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی در جهان سوم در سده بیستم و جنبش‌های اخیر میدانی و ضدسیستمی در کشورهای مختلف، از بهار عربی تا جنبش‌های میدانی در سراسر گیتی، همگی تا کنون نشان داده‌اند که، در رابطه با پیدایش دموکراسی، این انقلاب‌ها و جنبش‌ها یا به بازتولید سلطه و ارتجاع در شکل حکومت‌های توتالیتر، نظامی، اقتدارگرا، دیکتاتوری، بنیادگرای اسلامی، پوپولیستی راست و چپ... انجامیده‌اند و یا، به رغم گام‌هایی مثبت در جهت دخالت‌گری مشارکتی و دموکراسی مستقیم، موفق به ایجاد شکل‌های نوین و خودمختار زندگی مشترک و برابری‌خواهانه در گسست از سلطه‌گری نشدند. در این میان ایدئولوژی تسخیر قدرت و دولت برای تغییر اوضاع، که همچنان نزد نیروهای رادیکال و انقلابی غالب است، همیشه نشان‌گر توهم و تخیلی بیش نبوده است. زیرا که این نگاه، قدرت را تنها در بالا، در دولت و قدرت حاکمه می‌بیند و نه در همه‌ی سطوح جامعه و در هر جا. تغییر اوضاع به معنای پایان دادن به سلطه‌های گوناگون، از جمله سلطه سرمایه‌داری، و پیش‌برد امر رهایی از راه تصرف یک مرکز یا دژ مستحکم، که گویا همه‌ی نابسامانی‌ها از آن جا آغاز و به آن جا ختم می‌شوند، نمی‌گذرد. مسأله‌ی اصلی، امروزه، چگونگی ایجاد شکل‌های نوین همبستگی و زندگی مشترک از هم اکنون و در هر جا در استقلال نسبت به دولت و قدرت‌ها، در خودمختاری و خودگردانی است. و این امر نیز تنها از راه رد و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در همه‌ی سطوح زندگی و مناسبات اجتماعی و از جمله در درون خود فرایند دموکراسی امکان‌پذیر است.

10- موانع شکل‌گیری دموکراسی در ایران. تشکیل مجامع و انجمن‌های دموکراتیک، خودمختار و مستقل از حکومت و قدرت‌ها، در برابری و آزادی، همواره در درازای تاریخ معاصر ایران در برابر دو استبداد سیاسی و معنوی یعنی دستگاه دولت و پادشاه از یکسو و دستگاه دین و روحانیت از سوی دیگر قرار گرفته است. در نتیجه، امر دموکراسی در کشور ما هیچ‌گاه نتوانست شکل واقعی به خود گیرد. البته در دوره‌هایی از تاریخ معاصر، می‌توان از کسب آزادی‌هایی توسط مبارزات اجتماعی و ضداستبدادی مردم سخن گفت؛ در انقلاب مشروطه، در زمان ملی کردن صنعت نفت و در انقلاب 57. اما این آزادی‌ها همیشه موقت، متزلزل، محدود، ناپایدار و کوتاه مدت بوده‌اند، به سرعت سرکوب و از بین‌رفته‌اند و در نتیجه هیچ‌گاه نتوانسته‌اند زمینه‌های برآمدن دموکراسی به معنایی که از آن به دست دادیم و یا حتی دموکراسی نمایندگی را فراهم آورند.

در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، همواره دو قدرت استبدادی و سلطه‌گر عمل کرده‌اند و همچنان نیز عمل می‌کنند: یکی، دولت و دستگاه سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و تمرکزگرای سلطان یا پادشاه است و دیگری روحانیت و دستگاه معنوی و سیاسی شیعی، بر بنیاد سلطه، قیومیت، حاکمیت یا ولایت روحانیت بر جامعه و به طور کلی بر جهان اسلام. این دو استبداد در ایران، یکی دولت‌سالاری و دیگری دین‌سالاری، همواره یا در مفاشات و همکاری با هم بوده‌اند و یا در رقابت و جدال بر سر قدرت و حاکمیت. این دو استبداد همواره مانع اصلی شکل‌گیری دموکراسی در ایران شده‌اند.

اما عوامل دیگری نیز در عدم شکل‌پذیری دموکراسی در ایران نقش ایفا کرده‌اند. یکی، نارسایی در خود جنبش‌های ضداستبدادی و ضد دیکتاتوری در ایران بوده و هست. در این جنبش‌ها، مردم برای آزادی و حکومت قانونمند علیه استبداد سیاسی مبارزه کرده‌اند، خواستار عدالت‌خانه و مجلس نمایندگان (در انقلاب

مشروطه)، استقلال و آزادی (در دوران ملی کردن صنعت نفت) و پایان دادن به رژیم سلطنتی (در انقلاب 57)، شده‌اند. با این حال اما موضوع و مسأله دموکراسی چون مداخله و مشارکت عموم برای اداره‌ی امور خود، در خودمختاری و مستقل از دولت، حکومت و قدرت‌های سیاسی یا معنوی... هیچ‌گاه به دغدغه، خواست و شعار اصلی خود جنبش‌های مردمی در ایران تبدیل نشد. بر این جنبش‌ها، ایدئولوژی اتکا به قدرتی بَرین و پیروی از آن - شاه، شیخ، ولی، پیشرو، رهبر یا حزب - همواره غالب بوده است.

عامل دیگر عدم شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران را باید در کاستی‌های اپوزیسیون سیاسی نشان داد. موضوع اصلی و مرکزی در مبارزات اپوزیسیونی و به طور کلی در بین کنشگران سیاسی، همواره مسأله رژیم، سرنگونی و چگونگی تصرف دولت و قدرت سیاسی توسط یک نیروی بَرین و جانشینی آن توسط قدرت و حاکمیتی جدید بوده است. در این جا، مسأله اصلی دموکراسی یعنی دخالت‌گری سیاسی - اجتماعی مستقیم و مستقل خود مردمان برای ایجاد شکل‌های نوین زندگی همواره مسکوت گذاشته شده و می‌شوند.

عامل آخری که باید بدان اشاره کرد، نارسایی در جنبش فکری، نظری و روشنفکری ایران است: کوتاهی در ترویج ایده‌ها و اصول دموکراسی، در ترویج ضرورت جدایی کامل دولت و دین (لائسیسته) برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد و بالاخره کمبود بزرگ در مبارزه نظری و عملی با دین، مذهب، اسلام و دستگاه روحانیت. از مشروطه تا انقلاب 57، بسیاری از روشنفکران و فعالان ترقی‌خواه ایران (از جمله در میان جریان‌هایی که خود را مدرن و یا چپ می‌نامند)، دست به مماشات و همکاری با روحانیت و اسلام‌گرایان در مبارزه علیه استبداد و امپریالیسم زده‌اند. افزون بر این‌ها، بسیاری از روشنفکران ایران تحت تأثیر ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و توتالیتري... نه تنها به پیدایش و رشد نظریه و عمل دموکراسی در ایران کمکی نکردند بلکه حتا به مقابله با آن نیز

پرداخته اند.

شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران از بستر جنبش‌های مستقل و خودمختار مردمان با ایجاد شکل‌های نوین زندگی در آزادی و برابری، می‌گذرد. در این راه، بغرنج و دراز که کامیابی‌اش نیز مسلم و محتوم نیست، وظیفه کنشگران رهایی‌خواه هم‌یاری و هم‌کوشی با چنین جنبش‌هایی می‌باشد.

1- در مورد فلسفه رهایی، رجوع کنید به :
www.chidan-vassigh.com

شیدان و ثیق

سپتامبر 2022 - شهریور 1401

cvassigh@wanadoo.fr

جهش اولترا - ناسیونالیسم مذهبی در اسرائیل



شارل آندرلَن، روزنامه نگار

لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2022

برگردان : بهروز عارفی

حزب های ناسیونالیست مذهبی که مدت ها در انزوا به سر می بردند، بیش از پیش بر نتیجه انتخابات تأثیر می گذارند. ایده های این جریان با اتکا بر کار شدید ایدئولوژیکی ریشه برانداز در جامعه گسترش می یابد.

انتخابات آینده ی مجلس اسرائیل برای بار پنجم در اندکی بیش از سه سال، در اول نوامبر ۲۰۲۲ برگزار خواهد شد. نظرسنجی ها رُشدِ راست ناسیونالیست و متحدانش، یعنی حزب های صهیونیست مذهبی را تأیید می کند. این پدیده به ویژه در میان جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله نمایان است. تخمین ها نشان می دهد که ائتلاف به رهبری بنیامین نتانیاهو خواهد توانست ۷۱ کرسی از ۱۲۰ کرسی مجلس را به دست آورد. در درون این ائتلاف، حزب هایی چون «صهیونیست مذهبی» با رهبری بـِزَالـِیل اسموتريش Bezalel Smotrich و «اوتزما یـِهودیت» («نیروی یهودی») با سرکردگی ایتامار بـِـن گویر بین یازده تا چهارده کرسی کسب خواهند کرد. یکی از دلیل های این تحول، ریشه دواندن ایدئولوژی ناسیونالیستی مذهبی در میان بخشی از جامعه اسرائیل است. یکی از بانیان اصلی این جریان، یورام هازونی Yoram Hazoni، یک اسرائیلی-آمریکائی است که این ایدئولوژی را در بین محافل مافوق راست [اولترا] آمریکائی و اسرائیلی پخش کرده است. کتاب او The Virtue of Nationalism (فضیلت ناسیونالیسم) یکی از پرفروش ترین کتاب ها بوده و به بیست زبان ترجمه شده است (۱). او با درک این نکته که پس از رأی به خروج از اتحادیه اروپا در بریتانیا (برکسیت) و انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده، ناسیونالیسم با کامیابی روبروشده است، دو سال پیش تصمیم به نوشتن این کتاب گرفته بود. برای بسیاری از اولتراناسیونالیست های جهان، او به یک مرجع تبدیل شده و گویا منشاء «دکترین ترامپ» در سیاست خارجی نیز هم اوست (۲). در بوداپست، درها به روی او

گشوده است و ویکتور اوربان، رئیس‌جمهور دائماً از او نقل قول می‌آورد.

نظریه‌ی او دارای بیشتر نکات ناسیونالیسم جامع منسوب به شارل مورا Charles Maurras است البته بدون یهودستیزی‌های او؛ ردِ جهانشمولی، ایده‌های عصر روشنگری و اصول ناشی از انقلاب فرانسه؛ و همه این‌ها را با دوران معاصر سازگار کرده است. به عقیده‌ی او، مشخصه‌ی بارز اتحادیه اروپا شکلی از امپریالیسم جهت‌بازسازی امپراتوری مقدس روم است. اما، در مورد هیتلر، هازونی معتقد است که وی نه ناسیونالیست بلکه امپریالیست بود.

چند ماه پس از انتشار کتابش، هازونی با این فکر که «تا نور داغ است نان را بچسبان»، بنیاد ادموند بورک Edmund Burke را در واشینگتن تأسیس کرد که هدفش «تحکیم ملیت گرائی محافظه‌کار در غرب و دموکراسی‌های دیگر بود». بورک، سیاستمدار بریتانیائی در سال ۱۷۹۰ بزرگترین منتقد انقلاب فرانسه و «اعلامیه حقوق بشر و شهروندی» بود. رئیس‌دیگر این بنیاد، دیوید بلاگ، مدیرکل پیشین سازمان آمریکائی «مسیحیان متحد طرفدار اسرائیل» است که ده میلیون عضو دارد.

در ژوئن ۲۰۲۲، بنیاد بورک با انتشار بیانیه‌ای با عنوان «ناسیونال-کنسرواتیسم. اعلامیه اصولی» (۳) [محافظه‌کاری ملی] ایدئولوژی خود را مشخص کرد. خوانندگان فرانسوی حتماً به وهوای پرتنسیم آن را حس خواهند کرد، البته در این جا نیز از اشاره به یهودستیزی او خبری نیست. در درآمد آن می‌خوانیم:

«...»

در ماده ۴ آمده است: «خدا و دین سیاسی» پیش‌بین می‌کند که: «...»

در سال ۱۹۸۴ میلادی، هازونی در دانشگاه یهودی-اسرائیلی در اورشلیم تحصیل می‌کرد. او در آن زمان به عضویت سازمان «لیگ دفاع یهودی» (Jewish Defense League, JDL) بود که به اتهام تروریسم محکوم شده و سال‌ها به جرم تدارک حمله علیه فلسطینی‌ها در اسرائیل زندانی شده بود. او همچنین به عنوان نماینده ی کنگره یهودی در [مجلس اسرائیل] در فهرستی آشکارا نژادپرست انتخاب شده بود. این رخداد برای هازونی یک الهام بود: «...». [۴]

هازونی مسیر مذهبی و ایدئولوژیک خود را در پرینستون در دوران تحصیل در دانشگاه آغاز کرد. یکی از شب‌های سال ۱۹۸۴، خام‌مئیر کاهان در حضور دویست و پنجاه دانشجوی یهودی سخنرانی کرد. سخنران که بنیانگذار «لیگ دفاع یهودی» (Jewish Defense League, JDL) بود در ایالات متحده به اتهام تروریسم محکوم شده و سال‌ها به جرم تدارک حمله علیه فلسطینی‌ها در اسرائیل زندانی شده بود. او همچنین به عنوان نماینده ی کنگره یهودی در [مجلس اسرائیل] در فهرستی آشکارا نژادپرست انتخاب شده بود. این رخداد برای هازونی یک الهام بود: «...». [۴]

هازونی توضیح خواهد داد که هرگز جهان بینی سیاسی خشونت‌بار کاهانیسم را که بنیانگذارش در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید، انتخاب نکرده است. با این همه، او بینش الهیاتی مهدویت جدید را پذیرفت که کاهان چنین تعریف می‌کرد: «...». [۵]

پنج سال پس از دیدار پرینستون، هازونی به همراه همسر و چهار فرزندش و در رأس یک گروه از خانواده‌های آمریکائی به بنیان‌گذاران کولونی-الی در مرکز کرانه باختری اشغال شده پیوست. او همراه با

□□□□ □□ □□ □□□□□ □□□□ . □□□ □□□□□ □□□□ □□□□□□□□
□ □□□□□□ □□□ □□ □□ □□ □□□□ □□□□□□ □ □□□□□
□□□□□ □□□□□□□ □□ □□□□ □□ □ □□□ □□□ □□ □□□□ □□□
. (V) «□□□□

در کتاب «دولت یهود» نبرد برای روح اسرائیل» (۸) که شش سال بعد منتشر شد، هازونی همراه با تحلیل، آنچه را که توطئه بزرگ علیه ماهیت یهودی اسرائیل می‌شمارد، برملا می‌سازد. به نوشته‌ی او توطئه در سال ۱۹۲۰- با تأسیس دانشگاه عبرائی به دست روشنفکران بزرگ یهودی آغاز شد. در میان آنان، جودا لایون ماگنس Judah Leon Magnes، یهودی آمریکائی، خاخام لیبرال، صلح طلب و دشمن ناسیونالیسم و همچنین مارتین بابر Martin Buber فیلسوف و مبلغ سازش با عرب‌ها و طرفدار یک دولت دو ملیتی دیده می‌شوند. اما، از نگاه آنان گِرشوم شائولم Gershom Scholem، مورخ و فیلسوف بزرگ و کارشناس عرفان یهودی، به خاطر توصیه به رهبران صهیونیست جهت خنثی کردن عناصر مهدویت خواه در جنبش خود، مرتکب جنایت شده است. چندی پیش، آسا کاشر استاد فلسفه در دانشگاه تل‌آویو را به خاطر دفاع از ماهیت دموکراتیک اسرائیل مورد حمله قرار دادند: «... [ما] نمی‌توانیم هیچ چیز را از این کشور حذف کنیم؛ نه تاریخ، نه فرهنگ، نه ادیان، نه زبان، نه مردم، نه سوابق، نه عادات و نه ارزش‌ها». به عبارت دیگر، «یک دولت "یهودی" و دموکراتیک دولتی است غیر یهودی!». مستعمره نشین سابق الی (از این پس او ساکن بیت المقدس شده است) می‌رنجد: «... [ما] نمی‌توانیم هیچ چیز را از این کشور حذف کنیم؛ نه تاریخ، نه فرهنگ، نه ادیان، نه زبان، نه مردم، نه سوابق، نه عادات و نه ارزش‌ها». با این وصف، به موجب این منطق، اصل دموکراتیک به یهودزدایی اسرائیل خواهد پرداخت. برحسب دیدگاه هازونی، فهرست دشمنان اسرائیل دراز است. در رأس آن‌ها

قضات دیوان عالی قرار دارند، همراه با آرون باراک، مسئول اصلاحات قانون اساسی که بدین ترتیب، ارزش های اسرائیل را به مثابه یک دولت یهودی تعیین می کند: «...»

... برجسته ترین نویسندگان اسرائیل از خشم در امان نمی مانند. هازونی آنان را به رد کردن مفهوم دولت یهود متهم می کند. در میان آنان ، آموس اوز که ناسیونالیسم را چون یک بلا تلقی می کند و آ.ب.یهوشوا که توصیه می کند اسرائیل وضعیت عادی و طبیعی داشته باشد. همین طور، هدف حمله داوید گروسمان است که «به اسرائیلی ها می آموزد که ضعف موجب پرهیزکاری می شود و در نتیجه ملت را تضعیف می کند».

«اندیشکده ی» لابی گری بسیار با نفوذ در درون کنگرس

هازونی به خاطر پیوندهایی که در ایالات متحده با جمهوری خواهان و راست یهودی دارد، یک عنصر مرکزی در اکوسیستم ایدئولوژیکی صهیونیستی مذهبی است و توانسته در درازنای سال ها برای خود پایگاهی مرکب از خام های طرفدار مهدویت و سازمان های اولترا ناسیونالیست ایجاد کند. اندیشکده ی «بنیاد تیکواه» که در سال ۱۹۸۸ تأسیس شده، با کمک هایی که به ویژه از کمک کنندگان پولدار آمریکائی دریافت می کند، بودجه آن را تأمین می کند. Kohlet Policy Forum که در سال ۲۰۱۲ ایجاد شده یک اندیشکده صهیونیست مذهبی است که بنا بر گفته روزنامه هآرتس، به طور محرمانه کنست را رهبری می کرد (۹). این موسسه به زور لابی گری موفق شده روز ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۸ قانون تبعیض آمیزی به تصویب رساند که درآن آمده است: «... [...]

شالوم، ایده های هازون در اسرائیل به قانون تبدیل شده اند.

En Israël, l'essor de l'ultranationalisme,
Charles Enderlin

زیرنویس ها :

1 - نسخه فرانسه ی آن را انتشارات Jean-Cyrille Godefroy با مقدمه ژیل-ویلیام گلدانرل (وکیل) منتشر کرده که هازونی را به مثابه یک «ذهن برادر» تلقی می کند.

Michael Anton. « The Trump Doctrine », *Foreign policy*, – 2
.Washington, D.C., 20 avril 2019

National conservatism : a statement of principles », » – 3
The Edmund Burke Foundation, 15 juin 2022,
www.theamericanconservative.com

.Jerusalem Post, 9 novembre 1990 – 4

Meir Kahana. *Le défi : la terre choisie* (en hébreu), – 5
.Édition Le centre pour la conscience juive, Jérusalem, 1973

Benjamin Netanyahu, *A place Among the Nations. Israel – 6*
.and the World, Transworld Publishers Ltd, Londres, 1993

.Nekouda, Ariel, n° 180, septembre 1994 – 7

L'édition française a un titre différent : *L'État juif*. – 8
Sionisme, postsionisme et destins d'Israël, Éditions de
.l'éclat, Paris et Tel Aviv, 2007

The right-wing think tank that quietly ‘‘runs the » – 9
.Knesset’’ », *Haaretz*, Tel Aviv, 5 octobre 2018

<https://ir.mondediplo.com/2022/09/article4163.html>